



خیلواکی

استقلال

www.esteqalaal.net

گرفته شده از: پیام زن

ارسالی: فیروزه وفا

چهارشنبه ۲۱ اکتوبر ۲۰۲۶

اجازه است آقای سیستانی؟

در سایت «افغان جرمن آنلاین» نوشته ای از «کاندید اکادمیسن اعظم سیستانی» در پاسخ به میهنفروش مشهور داکتر زیار آمده حاکی از این که گویا وی پرچمی نبوده و نیست. معهذا نوشته ای مذکور سوال هایی را در ذهن ما برانگیخت که اگر حل شوند، به نوبه خود مطمئن و مسرور خواهیم شد که آقای سیستانی چنانچه به گذشته اش دایر بر قهرمان پنداشتن احمدشاه مسعود تف می اندازد، شواهد مبنی بر رشته هایش با میهنفروشان پرچمی را نیز به مثابه داغی سیاه بر شخصیت اش بزداید.

قبل از همه باید گفت که در این اعتراف رک آقای سیستانی که از ترس جان با میهنفروشان ساخت و عضو شورای انقلابی شد، صداقتی مضمحل است که متأسفانه «مشاهیر» ای مانند داکتر اکرم عثمان، لطیف ناظمی، عبدالله شادان، ظاهر طنین، رهنورد زریاب، محب بارش و غیره فاقد آن اند و می خواهند مردم آنان را صرفاً به خاطر تغییر قبله شان - از روسیه به طرف امریکا- و دمسازی شان با جنایتکاران «ائتلاف شمال»، پرچمی به حساب نیآورده و ببخشند! اما فراموش می کنند که این تغییر قبله بیشتر از پیش به سست عنصری و عادت شان به وابسته بودن به این و آن قدرت گواهی می دهد تا ستردن خون از سر و روی شان.

«اما بعد»، اجازه هست بپرسیم که ۱- چرا قبل از پیام داکتر زیار (۱) که امری تصادفی بود، خود را به پاک کردن لکه ای تعلق تان به پرچم ملزم احساس نکردید تا ضمناً گوشه های تازه ای از خیانت ها و جنایت های حزب میهنفروش را نیز برملا می ساختید؟

۲- اکنون که ما و مثل ما صدها و هزاران تن دیگر می خوانند که شما از پرچم بیزار بوده اید، حق نخواهیم داشت بپرسیم: عده ای از این میهنفروشان وقیح مثل دستگیر پنجشیری، نبی عظیمی،

عبدالله نایبی، سلطان علی کشتمند، غوربندی و... در توجیه حزب مزدور خود کتاب پشت کتاب و نشریه پشت نشریه می کشند، آیا میهنپرستانه و بسیار ارزشمند نبود که شما منحیث یک تاریخ نویس و با نگاهی از درون، چشم پارگی ها، دروغ ها و تحریف های این عوامل «کی جی بی» را در مقالاتی مبسوط یا کتابی برای مردم افشا می نمودید؟ اگر چنین اثری از شما وجود می داشت، امروز به یقین پرچمی ها شما را «رفیق سیستانی» خطاب نمی کردند. (۲)

آگاهی از تاریخ باستان وطن بیگمان ضرور و اساسی است اما آگاهی نسل امروز برباد شده ای ما از تاریخ احزاب میهنفروش پرچم و خلق نه از دید جنایتکاران اسلامی، بلکه از دیدی علمی و مردمی ضروری تر و اساسی تر و مبرمتر است. هنوز هم خیلی دیر نیست آقای سیستانی، کاش مردم ما از سوی شما مستند و دست اول دریابند که مثلاً رنجبرها، علمی ها، عبدالله شادان ها، گلابزوی ها، سرمچارها، ظاهرطین ها و از این قماش، کماکان میهنفروش اند. اگر دیروز سگ کرملین بودند امروز سگ کاخ سفید اند و آنقدر بی شخصیت و لئیم که با اشاره امریکا یا حتی ایران حاضر اند نه تنها با «انتلاف شمال» بسازند که ساخته اند. بلکه دست در دست وحوش طالبی نیز بر گرده مردم ما سوار شوند.

ستودن یک سرکرده حزب وحدت

۳- چطور به ستایش از سیماسمر برخاسته اید؟ ستایش یک فرد عامی و بی خبر از زنانی مثل سیماسمر تعجبی ندارد. اما از شما انتظار نبود که با وصف عضویت خانم مذکور در رهبری باند جنایتکار خلیلی و محقق، باند مزدور ایران به مدح او بنشینید. اگر از این حقیقت نمی دانستید باز هم باید از خود سوال می کردید: سیماسمر چگونه و چرا در گرماگرم کابینه درست شدن کرسی از سوی امریکا به ناگهان از گودال گمنامی و بی اهمیتی، بالا کشیده شده به ماه و کوکب رسانه های غرب بدل گردید و سپس به چوکی های وزارت و معاون لویه جرگه و کمیسیون مستقل و چندین جایزه غربی دست یافت؟ چرا او فقط زمانی که از «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» (راوا) برید، بختش باز شد و در حالی که از امریکا و کانادا و اروپا ملیون ها دالر به اینجیواش سرازیر می شد، از طریق حزبش پشتش به حمایت مادی و معنوی رژیم ایران نیز بند بود؟ آیا علت را غیر از بریدن از یک سازمان استقلال طلب و ضد وابستگی و ضد جنایتکاران مذهبی و قرار گرفتن در خط امریکا در جای دیگری می توان یافت؟ از اینها گذشته مگر اطلاع نداشتید که خانم سمر در پاسخ به سوال حاکی از ارتباطش با «سی آی ای» جواب داده بود «من وقت ندارم که با "سی آی ای" کار کنم!» (نقل به معنا)؟

شما از یک سو به دفاع از ملالی جویا قلم زده و کتاب تان را به او تقدیم می کنید و از سوی دیگر هرچه در طبق تمجید دارید نثار سیماسمر می کنید. دو موضعی کاملاً متضاد. از روی این برخورد، خواننده در می ماند شما را در نهایت چگونه ارزیابی کند، فردی مدافع ملالی جویاها یعنی مدافع صدا و جنبش ضد باندهای جنایتکاران مذهبی و حامیان جهانی آنها یا فردی مدافع سیما سمرها یعنی مدافع زن به طور کلی ولو سرش در آخور یک باند جنایتکار باشد و دمش در «سی آی ای» که نه تنها از درهم شکستن «ائتلاف شمال» جلو گرفت، بلکه آن را بر قدرت نصب کرد، سرکرده اش را برای ما «قهرمان ملی» نامید و حاضر نیست پای داکتر عبدالله، سیاف، قانونی، ربانی، خلیلی، محقق، دوستم و سایر ایادی جنایتکارش به محکمه کشانیده شود؟ اگر اشتباه نکنیم شما از آنانی نیستید که زیر نام «وحدت ملی» ابایی ندارند که مثل آقای کرزی، جنایتکاران مذکور را «رهبران جهادی» خوانده و «وحدت ملی» را بدون وجود آنان ناممکن و ناقص بدانند.

۴- با نوشته شما داکتر مهربان را شناختیم که به شغل جاسوسی تن داده بود. زیاد بعید نیست که همین افشاگری ملایم شما داکتر صاحب را برانگیزد تا در صورتی که از گذشته اش عذاب بکشد، پرده های خونبار دیگر از خاد نجیب اله را بالا زند. ولی عجیب تر اینکه نام و نشان آن به اصطلاح مسئول حزبی اکادمی علوم را نمی آورید. چرا؟

آیا تا آخر عمر مرهون آن خاین خواهید بود که در ازای تحایف قیمتی، شما را به دست دژخیمان نسپرد؟ آقای سیستانی نام این شرفباخته را که اگر تحفه ها و پول نمی بود، کار تان را می ساخت برملا سازید. مگر امروز او به شما حق السکوت پرداخته تا پرده اش را نمایید؟ شما مورخ هستید. آیا برای یک مورخ صادق مجاز است نام جانیان و جاسوسان را در قفس سینه یا در انبار یادداشت هایش که هرگز منتشر نخواهند شد، کتمان کند؟ تنها این گونه افشاگری ها است که خواهند توانست جامعه ما یا حتی جامعه جهانی را (امروز ده ها تن ازین خیانتکاران قاتل در مراکز تعلیمی و فرهنگی غرب جا خوش کرده اند) کمک کنند که تا زمان محاکمه، آنان را نشانی کرده و راه را بر خزیدن شان در هر گونه موقعیت سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی ببندند. اگر به زبان ملالی جویا سخن گفته باشیم اینان مثل جنایتکاران مذهبی زهر و کثافت اند که فقط شایسته دفن شدن در زباله دانی تاریخ اند.

شیفتگی نسبت به نجیب خاین

۵- در پاسخ به داکتر زیار که هنوز هم از داغ وابستگی به حزب مزدور بر پیشانی اش پروایش نیست به عوض افشای وی به مثابه یکی از سخت جان ترین میهنفروشان، سند برائت خود را می آورید

که ایرادی نیست، زیرا او «دوست بزرگوار» تان است ولی «برجسته کردن» سه کار خاین نجیب نه، بلکه یک کار او هم نمک پاشیدن آگاهانه یا ناآگاهانه بر زخم های ملت داغیده و کشیدن پرده ای ساتر بر کتاب قطور خیانت ها و جنایات اوست. شمای تاریخدان، کدام استیلاگر و خاین و خونریز مشهور در تاریخ افغانستان یا تاریخ سایر کشورها را سراغ دارید که با کندوکاو در تومار بی پایان اعمال ضد انسانی اش چند نقطه مثبت استخراج شده نتواند؟ حتی دو سه «کار» چنگیز، هیتلر، خمینی، امیرعبدالرحمن، امیرالمومنین عمرخان، امیر سیاف، امیر ربانی، امیر مسعود، امیر خلیلی و... را هم می توان «برجسته» نمود. ولی آیا چنین برشماری ها قادر اند نام این موجودات را از «شرم و ننگ تاریخ» به چیز دیگری تغییر دهند؟

از نگاه شما سه مورد کارکرد های برجسته نجیب عبارتند از: «اول طرح مشی مصالحه، دوم دفاع مستقلاً از حاکمیت رژیم، سوم اعلام روز ۱۵ فبروری به حیث روز نجات ملی پس از خروج قشون سرخ از کشور.»

به نظر ما - و بدون شک به نظر اکثریت مردم افغانستان- «سه کارکرد» بالا، هرگز خونپر بودن چهره ای قصاب ما را نمی پوشانند. ماهیت و هدف «مصالحه ملی» و در واقع هر تصمیم دیگر دولت دست نشانده را باید در تغییر و تحول های اربابش در مسکو دید. ارباب در حال زوال به نوکرانش در کابل فرمان داد بازی «مصالحه ملی» را راه بیندازند تا از پر کاه شدن خویش جلوگیری کرده باشند یا کم از کم آن را به تعویق اندازند. دولت مخلوق مسکو و با تمام تار و پودش وابسته، نمی توانست یکباره «ملی» شده و «مشی مصالحه ملی» را مستقل از خواست خالقش مطرح سازد. «مشی مصالحه ملی» سر سوزنی هم از خواست مبرم مردم ما مبنی بر سرنگونی رژیم نکاست و هیچ کس را نفریفت به استثنای مشتی سیاستمدار و «فرهنگی» سازشکار را که از برکت آن به نان و نوایی رسیده بودند.

طنز دوره ای زوال رژیم های دست نشانده و جنایتکار همیشه این بوده که در آخرین ماه های حیات خود به عبث به هر خس و خاشاک مثل «مصالحه ملی» و «آشتی ملی» و «انتخابات» و مانند آن ها تمسک می جویند.

باز هم شما باید بهتر بدانید که «مشی مصالحه ملی» یکی از صدها ترفندی بود که جاسوس زیرک و «فصیح الکلام» «کی جی بی» در انبان عوامفریبی و خیانت پیشگی اش برای تداوم حاکمیتش داشت.

در مورد «دفاع مستقلانه از حاکمیت» می خواهیم کوتاه بگوییم که توفیق رژیم پوشالی را در شکست حملات جنایتکاران اسلامی زیر فرمان «آی اس آی» باید اساساً در بی عرضگی و مزدور بودن و منفور بودن رهبری آن جنایتکاران مذهبی جستجو کرد تا قابلیت دست نشانندگان. بگذارید میهنفروشان پیوسته انکار کنند، ولی ما از زبان عساکر عادی دولت دست نشانده شنیده ایم که در جنگ جلال آباد قومندانی را روس ها می کردند. البته اگر مقایسه ای مطرح باشد با شما موافقم که توانایی رهبری «کی جی بی» دیده از رهبری «آی اس آی» دیده بیشتر بود!

علاوئاً آنجایی که می فرمایید: «او (نجیب) پاره هایی از قران عظیم الشان را نیز از بر کرده بود... و آیات متعددی را در سخنرانی هایش از یاد می گفت و ترجمه می کرد و کلامش را در راستای اوامر خداوندی همساز می نمود و بدون تردد و تذبذب صحبت می کرد که همه شنوندگان نطقش او را تایید و حق بجانب می دانستند»، به نظر می رسد در حد یک فرد عامی تحت تاثیر سر میهنفروش قرار دارید. نجیب بدون شک سخنور لایقی بود دست کم همتهای جنایتکارش مثل ربانی، قانونی، سیاف، خلیلی و غیره با او قابل مقایسه نیستند. ولی مسئله این جاست آقای سیستانی که کلام سخنوری چیره دست زمانی در دل توده ها می نشیند و آنان را به حرکت در می آورد یا وسیعاً به طرف حزب یا دولت مربوط سخنور می کشاند که خطیب داغی آن چنان کلان و عمیق از وطنفروشی و ارتکاب جنایت ها در پیشانی نداشته و از نظر اخلاقی هم حنایش پیش مردم رنگ نباخته باشد. (۳) نجیب و نیز همراهانش کشتمند، سلیمان لایق، دستگیر پنجشیری، کبیر رنجبر، ظاهر طنین و... می توانستند در لفظ آسمان و ریسمان را به هم ببافند و خود را قله های سیاست و دانش و فرهنگ ترسیم کنند. ولی از آن جایی که دم سیاه میهنفروشی از پس و پیش آنان پیدا بود، در جواب لفاظی های پرطمطراق شان، اکثریت قاطع مردم ما پوزخند زده و آرزوی سرنگونی آنان را لحظه ای از دل دور نمی کردند.

و اما در مورد استفاده از آیات قرآنی و نیز مسجد رفتن های نجیب دیگر مطلقاً انتظار بود آقای سیستانی که این شگرد شیطانی او را توضیح می دادید که مانند هر حاکم عوامفریب و حرامزاده چگونه دین را در خدمت تحمیق مردم و تداوم سلطه اش به کار می گرفت و نه این که آن را به حساب «برجستگی مثبت کارکردش» بگذارید. قرن هاست و تا حال ادامه دارد که خون آشام ترین و فاسدترین و مرتجع ترین دولتمداران به زور دین و آیات قرآنی و احادیث برگرده ای مردم ما سوار بوده و کشور را به مثابه عقب مانده ترین کشور کره زمین نگهداشته اند و امان اله خان یگانه شاهی را که رویای افغانستان پیشرفته را در سر می پروراند، استعمار انگلیس به یاری روحانیون و دزدان

اجیرش از کشور راند. به سیاف و قانونی و خلیلی و... توجه نمایید که همین امروز و تیزتر از اسلاف دینی خاین شان شمشیر اسلام به کمر زده، و بر هرکس و هر چیزی که علیه خود و سیاست های خود تشخیص دهند تاپه تکفیر می زنند تا دوباره زبان به افشای جنایات آنان نگشاید. خلاصه نجیب به یک شیوه از دین سوء استفاده می کرد و جنایتکاران اسلامی به شیوه ای دیگر. شما باید به مردم بگویید فریب حربه دینی خاینان و جنایتکاران چه مذهبی و چه غیر مذهبی را نخورند نه این که به طور غیرمستقیم عوامفریبی نجیب در زمینه را بستاید ولی همزمان به عوامفریبی جنایتکاران «ائتلاف شمال» و یا طالبان خرده گیرید. (۴)

حتی بیشتر از این جا داشت و دارد که به «شخصیت» های خیلی خیلی «برجسته» و «نامدار» از قبیل اعظم دادر، کبیر رنجبر، رهنورد زریاب، اکرم عثمان، سلطان بهین، دادرسپنتا و... خطاب کنید که اگر هم تازه به اسلام گراییده اند، به خاطر حفظ ذره ای از شرافت و شهامت روشنفکری که شده شرم کنند و این قدر بی ربط «بسم اله» و «انشاله» و آیت و حدیث را در حرف های شان نیندازند که جز دل جنایتکاران اسلامی را به دست آوردن هیچ معنای دیگری ندارد و آبروی رفته ای آنان را بر نمی گرداند.

شما به نام یک مورخ اگر متعهد به مبارزه علیه دشمنان این مرز و بوم باشید، باید رسالت افشای استفاده از دین به هر اسم و رسم را از یاد نبرید. می نویسید:

«در آن، حزب مردمان شریف و وطنپرست بسیاری بودند که واقعاً می خواستند به نفع مردم فقیر و بیسواد وطن کاری بکنند، اما دعوت قشون سرخ به کشور از سوی رهبری حزب شیشه آرزوهای شان را شکست و در حالی که قلباً مخالف عملکرد رهبری حزب و حضور قشون شوروی در کشور بودند، مگر بنابر دلایلی نمی توانستند از عضویت خود در آن حزب ببرند.»

کدام «دلایل»؟ در آن صورت «مردمان شریف» چه باید می کردند؟ چگونه می توان بین «مردمان شریف» و ناشریف حزب تفاوت قایل شد؟ صرفاً یک معیار وجود داشت و بس: از موضعی انقلابی بریدن از حزب و مبارزه علیه آن که طبیعتاً به پیوستن به مقاومت می انجامید. آن «مردمان شریف» که تا آخر بر سر سفره حزب میهنفروش قرار داشتند، بر مقام ها و منصب های اعطایی روس ها یا سگان با خنده رویی و شادان تکیه می زدند و حتی از پذیرفتن القاب ننگین به اصطلاح «فرهنگی» و «رسمی» نظیر «کارمند شایسته فرهنگ» و «آکادمیسن» و «کاندید آکادمیسن» ابا نمی ورزیدند و می بینید که تا به حال هم به آن ها می بالند، پس معلوم نیست چطور می توان آنان را «شیشه ای

آرزو شکسته» و با قلبی «مخالف» نامید در حالی که این «قلب» آنان را تا آخر در کنار حزب و مزایایش نگهداشت و حتی تا امروز هم به آنان حکم نمی کند که به سهم خود پرده از جنایت‌ها و خیانت‌های فرد فرد رهبری حزب برگیرند؟ یگانه مثال شما خلیل زمر است که گویا با تجاوز روس‌ها مخالف بود و به زندان رفت. بسیار خوب او تنها «فرد شریف» مفروض به شمار می آید و چون دیگران مثل او عمل نکردند ناشریف بودند. مسئله به همین سادگیست. ادعای خود اینان در مورد «شریف بودن» دروغ، و تطهیر آنان توسط شما واهی و تعارفی مفت به دوستان «فرهنگی» یا غیر فرهنگی تان است چرا که قادر نیستید بیشتر از یک مثال از این «مردمان شریف» را ارائه نمایید.

واقعیت اینست که متأسفانه تا امروز همانطوری که از احزاب جنایتکار و تروریست اسلامی هیچ مرد و زن «شریف» برنخاست، در رهبری احزاب میهنفروش پرچم و خلق هم نمی توان «مردمان شریف» را سراغ کرد.

واقعیت اینست که متأسفانه تا امروز همانطوری که از احزاب جنایتکار و تروریست اسلامی هیچ مرد و زن «شریف» برنخاست، در رهبری احزاب میهنفروش پرچم و خلق هم نمی توان «مردمان شریف» را سراغ کرد. در غیر آن شما سعی کنید به چند تایی از آنان دست یابید، همه را برای هموطنان معرفی دارید تا از بین «دهها هزار» عضو ادعایی در حزب میهنفروش نه زیاد، بلکه تنها به یک درجن از آنان آشنا شویم.

کسانی که دچار خبط سیاسی تا سرحد میهنفروشی می شوند، راه پاک کردن شان این نیست که دیگر خود را عضو حزب خاین ندانند. برای پالودن خود از لکه های خون و خیانت به علت تعلق به یک چنان حزب، آنان می باید به وسیع ترین، دقیق ترین و مهم ترین افشاگری ها در مورد کارنامه حتی المقدور فرد فرد رهبری و مسئولان اهتمام ورزند تا مردم متیقن شوند که از گذشته ای شان صمیمانه نادم و خجل اند و اکنون می خواهند تقوای سیاسی شان را با رو کردن به سوی مردم تحقق بخشند.

افتخار به القاب میراث روسها

شاید فرصت اش است بگویم آقای سیستانی که شما اگر به راستی هیچ گونه وابستگی ای به حزب میهنفروشان و روس ها نداشتید، یکدل نه صد دل اعطای «کاندید اکادمیس» میراث اشغالگران را هم به لقای شان بخشیده دور اندازید. شما پیشقدم شوید که چه بسا رهنورد زریاب ها نیز خجالت کشیده و لقب «کارمند شایسته فرهنگ» را دیگر انگ افتخار خود نشمارند. شما مدعی اید که:

«من اگر استعداد و توانایی انجام کارهای در خور علمی، تحقیقی را نمی داشتم به هیچ روی رژیم حزب دموکراتیک خلق برای من لقب اکادمیک نمی داد. من چنین لقبی (کاندید اکادیمیس) را... بالاتر از اهلیت کاری خود نمی دانم.»

خیلی خوب پس این قدر استغناء و اعتماد به خود هم به خرج دهید که از چسباندن «کاندید اکادیمیس» اهدایی دست پروردگان خاین در نام تان عار کنید. (۵) در مقابل اگر به آویختن لقبی به نام تان مصر باشید، اعلامیه بدهید که همه شما را «داکتر»، «پروفسور» یا «پوهاند» بخوانند، مطمئناً برای بسیاری بخصوص سایت «افغان-جرمن آنلاین» یا سایت های دیگری که مطلب می دهید به آسانی پذیرفتنی خواهد بود. در غیر آن با ما موافق خواهید بود که القاب و مدارج علمی در تثبیت پاکیزگی سیاسی شخصیت افراد کاری از پیش نخواهند برد. مثلاً آیا اضافه شدن «پوهاند» در کنار نام نرشیر معروف طالبی اسحق نگارگر، چیزی از دنائت او به مثابه پایبوس ملا عمر می کاهد؟ یا اگر همین روزها از طرف مرکز تحقیقی و فرهنگی قانونی، سیاف، خلیلی، تحسین نامه ای همراه با یک مشتم پول به خاطر «خدمات فرهنگی» خود دریافت کنید، عکس العمل شما چه خواهد بود؟ اگر بگویید هر دو را با نفرت به روی شان می زنید، آنگاه فوری سوال پیش می آید که چرا لقب عطایی میهنفروشان و تجاوزکاران روسی را غنیمت شمرده و از استفاده از آن ناراحت نمی شوید؟ آیا این لقب یادآور روزهای دشوار حضور تان در «شورای انقلابی» و «اکادمی علوم» نیست که به قول خود تان شب و روز از سایه شوم تعقیب خاد عذاب می کشیدید و از ترس مواخذه احتمالی از رفتن به سر مرده ای برادر تان هم منصرف شدید؟

نجیب، نه دیکتاتور و نه تنگ نظر!

ضمن تمجید «آشتی و مصالحه ملی» نجیب می افزاید:

«داکتر نجیب اله نه دکتاتوری مانند حفیظ اله امین بود و نه ناسیونالیست تنگنظر یا عظمت طلبی که جز ملیت و قوم خود به دیگران به چشم کم بنگرد... جنرال رشید دوستم از یک و نبی عظیمی تاجیک بر اثر توجه و تشویق او سریعتر و بهتر از هر رجال منسوب به ملیت پشتون رشد کردند و بمدارج عالی نظامی ارتقا نمودند.»

این ارزیابی از نجیب بسیار جانبدارانه است. جنایات او و خادش نسبت به جنایات حفیظ اله امین اگر بیشتر نه کمتر موحش نبوده است. غلظت لکه های خون مردم روی هر دو جنایتکار را می پوشاند. آنچه ماهیت نجیب و امثالش را متمایز می نماید عبارتست از میهنفروشی و فقدان جای پا بین توده های مردم. او به عنوان یک حاکم دست نشانده و گرداننده ای ماشین جنایتی به نام «خاد»، از

منفورترین چهره های تاریخ نزد مردم است که جهت حفظ دیکتاتوری تبهکارانه اش راهی نداشت جز تکیه بر بگیر و بکش و قومپرستی و نفاق افکنی های نوع انگلیسی.

نمونه دو چهره کثیف غیرپشتون (رشید دوستم و نبی عظیمی) قبل از همه به اثبات می رساند که نجیب ابایی نداشت که جلاد صفت ترین عناصر از قوم پشتون و غیرپشتون را به «مدارج عالی نظامی» بنشانند تا از هر کدام برای فرو نشاندن نارضایی و قیام سرتاسری استفاده کند. «ارتقا به مدارج عالی نظامی» دوستم ها، عظیمی ها، تنی ها و عصمت مسلم ها نمایانگر هر چیز دیگر می تواند باشد غیر از این که او قومپرست نبود. هر مستبد پشتون یا غیر پشتون تاریخ کشور برای تحکیم و تداوم جباریت ضد مردمی اش، افرادی از طبقات بالای قوم های دیگر را در حاکمیت راه داده است تا ضمن مقاصد دیگر، خود را «ملی» و «طرفدار تساوی حقوق تمام اقوام» رنگ نماید. آیا وچ کردن سگانی هار مثل رشید دوستم ها به جان مردم کابل و قندهار و غیره حاکی از لطف و توجه آن میهنفروش به مردم غیرپشتون و مشخصاً مردم ازبک بود؟

خود شما به خوبی از این فتنه گری های انگلیسی یا روسی نجیب می گوئید:

«گلم جمع های دوستم برای سرکوبی و بی عزت ساختن مردم قندهار و زابل و لوگر و پکتیا و... فرستاده شد تا دشمنی قومی در میان اقوام شریف افغانستان تقویت شود.»

مثلی که کاملاً روشن است آقای سیستمی: نجیب بنابر روابط وسیعی که با اوباش اقوام مختلف داشت، پلیدترین آنان را به «مدارج عالی نظامی» و به هرگونه امکانات عالی که مایل بودند، ارتقا می داد تا خود را در قدرت نگهدارد. این باید به حساب فتنه گری ها و حرامزادگی های او گذاشته شود نه فضایلش. اساساً سعی در اثبات «ناسیونالیست تنگنظر و عظمت طلب» نبودن جانی خاینی که به زنان ماتمیده ای سرگردان سرنوشت همسران شان می گفت: «برو شوی دیگر بکن»، به این می ماند که آدم وقتش را برای حل این مسئله ضایع کند که آیا او به کرملین متکی بود یا نه؟ آیا تمامی فرهنگیان خود فروخته را «در حضور زن و فرزندانش» می دید یا صرفاً اجنت های معتبر نظیر داکتر اکرم عثمان را؟ یا مثلاً منتو را بیشتر می پسندید یا آشک را؟!

معتقدید:

«موافقت نجیب اله به خروج قشون سرخ از افغانستان و دفاع مستقلانه از حاکمیت انقلابی واقعاً

شهامت سیاسی او به حساب می آید.»

صفت «شهامت سیاسی» هم به سر مسلخ خاد نمی زبید.

برای لاشخواران تازه نفس به سرکردگی گورباچف، افغانستان «زخم خونچکان» ای بود که با هر دردی که داشت می خواستند آن را از پیکر شان جراحی کنند. مزدوری مثل نجیب چه می خواست و چه نمی خواست برای شان قیمت نداشت. کرملین نشینان در غم فرونشاندن آتش قیام در خانه خود بودند و بریدن ناف عوامل از ناف خود و این که بدون سرپرستی مسکو زنده می مانند یا نمی مانند چندان مهم نبود. آیا در آن وضع بحرانی و متشنج اتحاد شوروی در حال زوال، اگر نجیب خود را صد پاره هم می کرد که روس ها افغانستان را ترک نکنند، فایده ای داشت؟ چاکر ناگهان با «شهامت» نشده بود. ارباب در واقع سگش را رخصت می کرد و او چاره ای نداشت جز پذیرفتن سرنوشت به دور از بغل گرم صاحب. «شهامت» زمانی می توانست معنا یابد که نجیب همه چیز را افشا می کرد، تجاوزکاران روسی را از افغانستان جواب می داد، جنایات خود و حزبش را بدون کم و کاست به مثابه حزبی از همان اول وابسته و اجیر افشا و بعد انحلال آن را اعلام و خود و سایر رهبران حزب را در اختیار محکمه می سپرد.

تغییر نام حزب به «حزب وطن» و «جمهوری دموکراتیک افغانستان» به «جمهوری افغانستان» هم جز اقدامی ارتجاعی و جبین سایی مقابل جنایتکاران مذهبی، ارزشی نداشت و تلاش مذبحخانه ای نجیب و حزبش را برای ماندن در قدرت به هر قیمت می رساند تا «نهایت شهامت» یا انگیزه ها ای مثبت وطنخواهانه.

در جمله های زیر برای «برجسته» ساختن نمایشات نجیب صرف نظر از تبارز نوعی شیفتگی تان به مضحکه ای «آشتی ملی»، اطلاعات تان در مورد گروه های وابسته به شوروی نیز بدبختانه سخت ناقص، سطحی و گمراه کننده است:

مشاطه گری گروه های مخلوق «کی جی بی»

«نجیب اله در جهت آشتی و مصالحه با تعدادی از احزاب مخفی دست چپی که دردوران های قبل به دلایلی از حزب دموکراتیک خلق انشعاب کرده بودند و بنام های "جمعیت انقلابی زحمتکشان افغانستان" و "سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان" و "سازمان زحمتکشان افغانستان" و "سازمان فداییان زحمتکشان افغانستان" و "کمونیستان جوان افغانستان" خود را می نامیدند کنار آمد و با دادن برخی امتیازات به رهبری این سازمان ها، آن ها را درحزب "مادر" یعنی حزب دموکراتیک افغانستان ادغام یا نزدیک ساخت. تنها حزب "سازا" از بقایای "ستم ملی" تحت رهبری محبوب اله کوشانی، بشیر بغلانی و اسحاق کاوه استقلال خود را حفظ کرد و چند مقام دولتی مانند وزارت پلان، وزارت عدلیه، وزارت معادن و صنایع را بدست آوردند.»

عجیب است می فرمایید که اجنت های سه گانه ای «کی جی بی» علیرغم گرفتن وزارت های مهم «استقلال خود را حفظ کردند.» کدام «استقلال» آقای سیستانی؟ استقلال در نان خوردن و تشناب رفتن که استادان شان نجیب و ببرک کارمل همان را هم نداشتند؟

کودکان مکتبی ما هم سازمان های نامبرده را منحصیث سازمان های ساخته و پرداخته روس ها می شناسند. هیچ کدام از این سازمان ها بر شالوده ای استقلال طلبی، وطنپرستی و مخالفت با سیاست های کرملین در مورد افغانستان و جهان به وجود نیامده و از «حزب مادر» نبریده بودند. شوروی چنانکه از دو گروه «پرچم» و «خلق» استفاده ها برد، وجود این سازمان های «زحمتکش» را نیز مزاحمتی تلقی نکرده و «کی جی بی» می خواست آن ها را در موقعش به کار گیرد که گرفت. برای «کی جی بی» چه سودی بهتر از این که عوام و حتی تاریخدانی مثل شما آنها را «احزاب مخفی دست چپی» بخوانند که گویا ضد حزب نجیب بوده و امتیاز دادن به آنها نمایانگر پیشبرد و تحقق سیاست «آشتی ملی» می باشد. اگر این سازمان های «زحمتکشی» همانند «مادر» شان میهنفروش نمی بودند و حتی در یک زمینه هم با «مادر» اختلافی جدی داشته و بر آن پای می فشردند، چگونه ممکن بود در حدی بیشرافت شوند که با «امتیازات» مجدداً به آغوش «مادر» بدکاره و خاین پناه برند؟ این سازمان های «مخفی دست چپی» اگر از همان تخم و خون نجیب و سایر میهنفروشان نمی بودند چگونه ممکن بود به رهبری قاتلان کثیفی مثل نجیب، کشتمند، سروری، گلابزوی، رفیع، تنی، لایق و... تن دهند؟ ولی بوی گند محبوب اله کوشانی، بشیر بغلانی و اسحق کاوه به مثابه جاسوسان مخفی «کی جی بی» (تنها در این مورد می شود آنان و باندک های شان را «مخفی» نامید) آنقدر بالاست که به بحث زیاد نمی ارزند. یاد تان باشد آقای سیستانی که حضرات مذکور آنچنان به جاسوسی خو گرفته و به قول مردم «لشم» اند که در پیوستن به «سی آی ای» و رژیم ایران و کنار آمدن با جنایتکاران مذهبی دست کمی از آقایان اکرم عثمان و ملا متوکل و عبدالحق علومی و گلابزوی و... ندارند. (۶) با وصف این عجیب است می فرمایید که اجنت های سه گانه ای «کی جی بی» علیرغم گرفتن وزارت های مهم «استقلال خود را حفظ کردند.» کدام «استقلال» آقای سیستانی؟ استقلال در نان خوردن و تشناب رفتن که استادان شان نجیب و ببرک کارمل همان را هم نداشتند؟

هکذا اعلان ۱۵ فیروری به حیث «روز نجات ملی» را باید در پرتو اوضاع در «همسایه بزرگ شمالی» دید که فروپاشی اش آغاز شده بود و مافیای تازه به قدرت رسیده به سرکردگی گورباچف از «زخم خونچکان» به خود می پیچیدند. ازینرو بیرون شدن قشون روسیه را نجیب یا هر میهنفروش

دیگر می توانست هر طوری که بخواهد برگزار نماید که هیچ مجازاتی از سوی ارباب متصور نبود چون از درد «زخم خونچکان» او می کاست و برای پوشالیانش «کریدتی» فراهم می آورد که گویا «مستقل» اند. برای شوروی و گورباچف خواستنی این بود که افغانستان، ارزان و آسان زیر کنترلش باشد، اعلام و غیراعلام ۱۵ فبروری به هر نامی اهمیت نداشت. علوتاً «روز نجات ملی» می توانست به معنی «نجات» کشور از تجاوز چین و امریکا - چیزی که روس ها تبلیغ می کردند. باشد. از جانبی، «۱۵ فبروری» اعلام شده توسط نجیب را هیچکس جدی نگرفت زیرا مردم از یاد نبرده بودند که او یک جاسوس دست نشانده ای «کی جی بی» بود که تنها با گردانندگی خاد جهنمی اش خون و داغ ستمکاری ها و بی ناموسی هایی را بر دامن دارد که هرگز و با هیچ گونه فریبکاری و حيله و مسجد سازی و آیت و حدیث بر زبان آوردن و اکت های «مستقل» بودن بخشوده نمی شود.

در باب کمالات نجیب ادامه می دهید که:

نجیب «ملی» و مسلمان!

«نجیب اله به توسعه کمیته مرکزی حزب پرداخت و تعداد آن را از ۷۱ به ۱۳۰ عضو بالا برد. اما افزایش آن در جهت تحقق مشی مصالحه ملی تأثیرات مثبتی ببار نیاورد. توجه به اماکن مقدسه و اعمار مساجد جدید و دادن امتیازات مادی و معنوی به روحانیون و... ایجاد انجمن ها و کانون های فرهنگی، تشکیل احزاب دست راستی تعدیل برخی مواد قانون اساسی از طریق لویه جرگه ۱۳۶۹ و غیره از اقدامات مهم دکتر نجیب اله برای هموار ساختن زمینه تحقق مشی آشتی ملی بود و حتی تعیین صدراعظم غیر حزبی و جا دادن تعدادی از وزیران غیر حزبی در حکومت فقط و فقط به همین منظور یعنی نیل به تحقق مشی آشتی ملی صورت گرفت. تاسیس پوهنتون تحقیقات اسلامی نیز گامی در این راستا بود.»

اگر چه «توسعه کمیته مرکزی از ۷۱ به ۱۳۰» طوری که خود هم متوجه شده اید ربطی به «مصالحه ملی» نداشت بلکه مصالحه ای بین میهن فروشان بود، معهذا چقدر خوب بود اگر لطف کرده اسامی این ۱۳۰ نفر را می آوردید که اگر شمای «بی پشت و پناه» مجبور بودید به عضویت در «شورای انقلابی» خاینان تن بدهید، می دیدیم که آن ۵۹ آقا و خانم از این عضویت خاینانه شرمسار خواهند بود یا همگی با وقاحت علومی، داکتر زیار، نبی عظیمی و ثریا پرلیکا و... آن را دبدبه و افتخار شان خواهند پنداشت؟

اعمار مساجد جدید و خریدن روحانیون چنانچه گفتیم از جنس کارهای شناخته شده ای استعمار انگلیس بوده که در دنیای امروز و مخصوصاً در شرایط حاکمیت مشتی میهنفروش جلاد، خریداری ندارد و دیدیم که نتوانست از سقوط «فصیح الکلام»ترین عامل «کی جی بی» جلو گیرد. ولی «تشکیل احزاب دست راستی» بدون تردید از سیاهترین خیانت های نجیب بود. مگر احزاب دست راست مزدور و تروریست کم بود که او هم بر تعدادش می افزود؟

می بینید آقای سیستانی که رهبر شما و اکرم عثمان ها، رهنورد زریاب ها و غیره با توسل به هر چیز ناپاک و خیانت آلود و ضد ملی می خواستند قدرت شان را حفظ کنند. او می خواست در مقابل احزاب راست آفریده ای «سی آی ای» و «آی اس آی»، احزاب راستی پول بگیر خود را به میدان آورد. اما دژخیم احمق نمی دانست که همه ای راست ها و مرتجعین، تروریست ها و خائنان به این وطن قبلاً در احزاب بنیادگرا جمع شده بودند چون دامن «سی آی ای» و رژیم ایران را از مدت ها پیش چربتر از دامن او و بادر محتضرش یافته بودند. ایجاد احزاب راست توسط نجیب، درست مثل اینست که امروز آقای کرزی به خاطر بیشتر به دست آوردن دل جنایتکاران بنیادگرا، شروع کند به راه اندازی چند حزب بنیادگرای دیگر که سنگ و چوب این ملک هم به او خواهد خندید. اگر کشش به یاران پرچمی و شخص «رهبر دراک» نیست پس دلیل چیست که ایجاد احزاب دست راستی توسط نجیب را در صدر کثیفترین خیانت های او ذکر نمی نمایید؟ همین طور میهنفروش نمی دانست که درد مردم جور دیده از خاد و خادی های شرفباخته ای او و تسلط روس ها بر کشور را هیچ پوهنتون اسلامی عریض و طویلی نمی تواند دوا باشد و نه لکه های خون را از سر و روی خود و رژیمش بزداید. آقای سیستانی اگر شما آشکار یا تلویحاً تمکین در برابر جنایتکاران بنیادگرا را عار بدانید، پس تمامی چال ها و مدارای گری های مذهبی نجیب را باید تشریح نموده و نشان بدهید که سوءاستفاده از دین در این مرز و بوم آن چنان حيله ای منفور، قدیمی، تشهیر شده و بی آب شده است که دیگر این بنجل بویناک چه از انبان میهنفروشان مذهبی عرضه شود و چه میهنفروشان غیر مذهبی کار زیادی از پیش نخواهد برد.

گلایه رفیقانه از نجیب

تجسم دلبستگی نسبت به نجیب در این جمله ها روشنتر جلوه دارند:

«از امین و کارمل که هر دو جنون قدرت طلبی و خود برتربینی داشتند گلایه نیست، ولی از داکتر نجیب می توان گلایه کرد که به عنوان یک رهبر دراک پشتون چطور رضایت داد که گلم جمع های

دوستم برای سرکوبی و بی عزت ساختن مردم پرغرور قندهار فرستاده شوند.... دشمنی قومی در میان اقوام شریف افغانستان تقویت شود.»

گلایه از یک میهنفروش جانی! اگر در هر چیز قضاوت «بیطرفانه» کردن دشوار باشد، در ارتباط با ماهیت سر میهنفرشانی مثل امین و کارمل و نجیب کوچکترین تأمل مسخره است. اینان با «نابغه شرق» شان جاسوسان یک دستگاه واحد بودند، حزب و ایدئولوژی و سیاستی واحد داشتند و همه از سوی صاحبان مسکوی شان یکی پی دیگری روی صحنه آورده شدند و هر چهار چاکر در رقابتی افتاده بودند تا با کشتار و ایجاد وحشت هر چه بیشتر برای «تأمین ثبات»، توجه و شفقت کرملن نشینان را به خود جلب نمایند. و کی شک دارد که در این مسابقه نجیب از سه تایی اول سبقت بسته بود و «جنون قدرت طلبی و خود برتر بینی» وی کمتر از اسلافش نبود؟

آقای سیستمی حرف های درستی هم می زند ولی متأسفانه نمی تواند یا نمی خواهد به استنتاج درستی از آن ها برسد:

«این همه کشتارها و ناروایی ها و فاجعه های بی نظیر تاریخی در کشور ما ثمره نفاق افگنی و بجان هم اندازی و دشمنی های قومی و زبانی و مذهبی ای بود که متأسفانه به مشورت روس ها از سوی حزب و نیز از سوی کشورهای همسایه در بین مردم افغانستان دامن زده شد.»

خیلی خوب پس یک چنین حزبی قاتل و فاجعه آفرین و از سیر تا پیازش وابسته به بیگانه، پدیده ای نکبت بار است که فقط به یک درد می خورد: دفن شان در زباله دان تاریخ. چنانچه یادآور شدیم در وجود تزارها، فرانکوها، خمینی ها، پینوشه ها، موبوتوها، سوهارتوها، امیر عبدالرحمن ها، هاشم خان ها و... نیز شاید بتوان «برجستگی» هایی یافت. لیکن هیچ مورخ شرافتمند و بی غرض و مرض و قتش را برای یافتن و شکافتن آن «برجستگی» ها در کارنامه ای پر خون و خیانت جانیان مذکور به هدر نخواهد داد.

با وجود این دل آقای سیستمی قرار نمی گیرد تا «برجستگی» های آخرین شاه سگ روس ها در این خاک ماتم دیده را بر نشمارد.

می خواستیم بر بخش دوم پاسخ سیستمی به داکتر زیار میهنفروش نگاهی داشته باشیم اما دست گرفتیم چون از طرح «مصلحه ملی» از سوی جنایتکاران در خانه ای شان ولسی جرگه آگاهی یافتیم که براساس آن تبهکارانی خاین امر صادر نموده اند که هیچ مرجع و شخصی حق رسیدگی به خیانت ها و بی ناموسی های باندهای آنان را ندارد.

تا این جا برای شما آقای سیستانی هم احتمالاً تعجبی ندارد چرا که اکثریت اعضای ولسی جرگه ای را که آدمکشان حرفه ای و هرویین سالاران سیافی، قانونی، گلبدینی، طالبی و پرچمی و خلقی تشکیل دهد وظیفه ای ندارند غیر از تصویب قوانین به نفع خود شان. اما در این میان رقص نورالحق علمی، سرمچار و گلابزوی برای همدستان «ائتلاف شمال» ای شان تماشایی است. شاهدید که علمی و گلابزوی به نمایندگی از دسته های خود با چه بیشرافتی حیرت انگیزی به دفاع از خاینانه ترین لایحه می خیزند تا در برابر باندهای تبهکار بنیادگرا دلربایی نموده باشند. این ارادل یا از «رفقا» یا در زمره «دوستان فرهنگی» شما بودند.

اگر به عمق فرومایگی سیاسی و شخصیتی اینان پی نبرده بودید حالا باید بدانید که به جای افشاگری یکسره رهبران میهنفروش پرچم و خلق، قلمفرسایی درباره «برجستگی» های آنان چه بلاهت دردناک و انزجارآوری است. این جاسوسان که مادر شان «کی جی بی» را از دست دادند، چنان دیوانه وار به مکیدن از پستان «سی آی ای» شتافته اند که به منظور اثبات وفاداری به صاحب جدید، برای خوردن چتلی سیاف، قانونی، ربانی و... به نام ریاکارانه ای «وحدت و تفاهم ملی» و «بازسازی»، سر و دست می شکنند.

آقای سیستانی اگر شما واقعاً احزاب پرچم و خلق را همانند احزاب اسلامی بنیادگرا، غده های سرطانی چرکینی بیش نمی دانید، باید برای پالیدن «برجستگی» های آن ها خود را به زحمت نیندازید و «دوست فرهنگی» نامیدن و قبول مبارکی این و آن سرکرده ای آن ها به خاطر سالگرد تولد تان را دون شان خود بیانگارید. طول عمر تان برای مردم داغیده ای ما مغتنم خواهد بود مشروط بر این که افشا و طرد داکتر زیارها، اکرم عثمان ها، رهنورد زریاب ها، ظاهرطنین ها، کوهدامنی ها و تمامی «فرهنگیان» دیروز در خدمت اشغالگران و پوشالیان و امروز سگ درگاه بنیادگرایان را وظیفه ای اصلی خود تشخیص دهید... از این واقعیت سرسخت حرکت کنید: اگر روشنفکران و مردم ما تا سال های دیگر هم ندانند که مثلاً «شیوه بهره برداری از زمین و آب در قرون وسطی» چگونه بود، زیاد مهم نیست. اما حیاتی است که از ماهیت و گذشته ای میهنفروشان، تسلیم طلبان، سازشکاران و مرتدان خاینی چون نرشیرنگارگرها که با وقاحت کم نظیری به «امیرالمومنین» اش ملاعمر بیعت کرد، آگاهی یابند تا دوباره در دام آنان نسوزند، تا دوباره بر گرده ای شان سوار نشوند. این میدان عجالتاً بسیار خالی است. فریب اکرم عثمان و تمجید و تشویق هایش را نخورید. مسلمان نمایی ها (۷) و از آن مهمتر خورد و بردهایش در دوران سفارت های پوشالی در ایران و دوشنبه را افشا سازید.

می خواهیم تکرار کنیم که برای تثبیت بریدن تان از مزدوران پرچم و خلق، لازم است تاریخ جنایات اینان و نیز میهنفروشان جهادی و طالبی را بنویسید با تمرکز روی روشنفکران پستی که خود را به دژخیمان سه دوره و دولت آلوده ای کنونی فروخته اند. این به شما اعتبار می بخشد و سندی خواهد بود دایر بر این که دیگر با سگ های زنجیری مسکو چه پرچمی و چه خلقی از هیچ لحاظ تعلق خاطری ندارید. ظاهراً چنین مدعی اید. پس این ابتدایی ترین خواست و کمترین توقع از شماست.

یادداشت ها:

۱- کاش به جای تعارفات «دوست بزرگوار» و «استاد محترم» و «پوهاند صاحب گرانقدر» و... از او می خواستید ندامت خود را - مثل شما- از عضویت در رهبری حزب مزدور همراه افشای مفصل خیانت ها و جنایت هایی آن ابراز نماید و در غیر آن وظیفه تان می دانستید که تا حد ممکن این کار را خود انجام دهید. هیچ کدام از سران میهنفروشان حق ندارند بدون آن که حساب پس بدهند و از مردم طالب عفو شوند، آرام و بی دغدغه ای خاطر زندگی کرده و چپ و راست در خارج و داخل به عنوان «فرهنگی» و شاعر و نویسنده و پژوهشگر و سیاستدان و... برآمد کنند.

همینطور مطلقاً لازم بود از «دوست و همکار» تان داکتر عبدالله مهربان نیز می خواستید تا اگر واقعاً روزهای تا و بالا شدن با مقامات رهبری و جاسوسی میهنفروشان را ننگ عمرش می شمرد، دست به نوشته های افشاگرانه بزند تا هم از بار طوق لعنت بر گردنش کاسته شود و هم مردم ما به معلومات بکر و چه بسا مهمی دست یابند.

۲- ما در دو سه مورد از پرچمی هایی شنیده ایم و فکر می کنیم خود تان هم هیچگاه شاهد برخورد خصمانه و بی احترامانه ای آنان نبوده اید.

۳- رجوع کنید به مقاله «در حاشیه رساله "آیا نجیب را می شناسید؟": ثریا و صدیق راهی، پرده دران یا پرده پوشان؟»، شماره ۳۱-۳۲ «پیام زن»، جدی ۱۳۷۱ - جنوری ۱۹۹۳.

۴- همانطوری که خود می گوئید نجیب در یک دست قرآن داشت و در دست دیگر سلاح. درست مثل جنایتکاران مذهبی کنونی که با هر دو بر سر مردم می زنند.

۵- اگر از شخصیت های برجسته ای که پذیرفتن القاب و نشان ها را از سوی دولت های حاکم غیر مردمی دون شأن خود دانسته و آنها را بی محابا رد کرده اند، اطلاع زیادی نداشته باشید، لطفاً «پیام زن»، شماره ۵۲ (میزان ۱۳۷۸) را ببینید

۶- آنان در لجن حزب مزدور مستحیل شدند و بنأ هیچ جای سالمی در ایشان باقی نماند

۷- «پیام زن» درباره این جنبه از خفت عق‌آور اکرم عثمان و امثالش نوشته است. ولی تازه ترین نمایش اسلامی اجنت «کی‌جی‌بی» و رژیم ایران در برنامه «خاطره ها و ترانه ها» بی‌بی‌سی (۱۷ می ۲۰۰۶) است که تا دل تان بخواد بی ربط و بی زمینه از «لطف پروردگار» در حقش می گوید و حتی محراب و منبر و کلمه ای شهادت بر بیرق تحمیلی بنیادگرایان را با آن که از یکسو نشانه ای رجعت به عقب می نامد از سوی دیگر همانند یک پیر مفلوک و دعاگوی تیم کرزی و رهبران تبه‌کار جهادی، «مبارک» می خواند!

در ضمن ابراز می دارد که «جای شکر است که از گریبان گیر شدن با این و آن و مشاجره لفظی و عملی با هموطنان و غیر هموطنان دور هستم.»

نویسنده ای فرهیخته و نازدانه ای روس‌ها و پوشالیان خوشحال است و در نظر ندارد هیچگاه با دژخیمان مذهبی و پرچمی و خلقی (که حکومت آنها را «حکومت‌های چپ» می نامد) «گریبانگیر» شده آنان را برنجانند. و وظیفه ایمانی و وجدانی‌اش می داند که فقط با «راوا» «گریبانگیر» شده و به زبان خادی و زبان رذیلانه ای نر شیر به آن دشنام دهد.